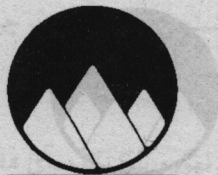


لالایی

چاک پالائیک

ترجمہی سید حسن رضوی



نشر میلکان

www.Milkan.com
info@milkan.com

سرآغاز

اول، صاحب‌خانه‌ی جدید تظاهر می‌کند که اصلاً کف اتاق نشیمن را ندیده است. هیچ‌وقت واقعاً نگاه نکرده است؛ نه اولین باری که خانه را به آن‌ها نشان دادند، نه وقتی بازرس خانه را بررسی کرد. خانه را برانداز کردند و به کارگرها گفتند میل‌ها و پیانو را کجا بگذارند. بعد، همه‌ی وسایل‌شان را داخل خانه چیدند و هیچ‌وقت واقعاً نایستادند که به کف اتاق نشیمن نگاه کنند. آن‌ها تظاهر می‌کنند.

بعد، صبح اولین روزی که می‌آیند طبقه‌ی پایین، می‌بینند آن جاست. روی کف پوشی از جنس بلوط سفید، خراشیده شده است: «گم شین بیرون.»

برخی صاحب‌خانه‌های جدید تظاهر می‌کنند یکی از دوستان‌شان با آن‌ها شوخی کرده است. بعضی‌ها مطمئن‌اند دلیل آن این است که به کارگرها انعام نداده‌اند.

چند شب بعد، از پشت دیوار شمالی دست‌شویی در اتاق خواب اصلی، صدای گریه‌ی بچه‌ای بلند می‌شود.

معمولاً این موقع زنگ می‌زنند.

این صاحب‌خانه‌ی جدید که پشت خط تلفن است، چیزی نیست که قهرمان ما، هلن هوور بویل، امروز صبح نیاز داشته باشد.

این من‌ین و غرغرکردن‌ها.

چیزی که نیاز دارد، یک فنجان قهوه و یک کلمه‌ی هفت‌حرفی معادل «ماکیان» است. او نیاز دارد بشنود روی موج بی‌سیم پلیس چه اتفاقی دارد می‌افتد. هلن بویل آن‌قدر بشکن می‌زند تا این‌که منشی‌اش از دفتر بیرونی به داخل نگاه می‌کند. قهرمان ما هر دو دستش را دور دهنی تلفن می‌پیچد و به گیرنده‌ی موج بی‌سیم پلیس اشاره می‌کند و می‌گوید: «کدِ نه‌یازدهه.»

منشی او، مونا، شانه بالا می‌اندازد و می‌گوید: «خب؟»

خب باید کتاب کدها را بررسی کند.

مونا می‌گوید: «آروم باش. مورد، کش‌رفتن از یه مغازه‌ست.»

آدمکش‌ها، خودکشی‌ها، قاتل‌های زنجیره‌ای، اوردوزهای تصادفی. آدم نمی‌تواند صبر کند تا سروکله‌ی این چیزها در صفحه‌ی اول روزنامه پیدا شود. نباید بگذارید مشاور املاک دیگری چنین دستگاه پول‌سازی را از چنگ‌تان در بیاورد.

چیزی که هلن به آن نیاز دارد، این است که صاحب‌خانه‌ی جدید خانه‌ی کرس‌ت‌وود تراس، پلاک ۳۲۵، یک دقیقه دهانش را ببندد.

معلوم است، پیام کف اتاق نشیمن ظاهر شده است. نکته‌ی عجیب ماجرا این است که صدای گریه‌ی بچه معمولاً تا قبل از شب سوم شروع نمی‌شود. اول پیام شبح ظاهر می‌شود، بعد بچه تمام شب گریه می‌کند. اگر صاحب‌خانه‌ها به اندازه‌ی کافی دوام بیاورند، یک هفته بعد زنگ خواهند زد و درباره‌ی چهره‌ای خواهند گفت که وقتی وان حمام را پر می‌کنند، در آب ظاهر می‌شود. چهره‌ای پرچین و چروک که به جای چشم، حفره‌هایی سیاه در صورتش دارد.

هفته‌ی سوم سروکله‌ی اشباحی پیدا می‌شود که وقتی همه دور میز ناهارخوری نشسته‌اند، روی دیوارهای اتاق غذاخوری دور می‌زنند و دور می‌زنند. شاید بعد از آن، اتفاقات دیگری هم بیفتد؛ اما تا به حال هیچ‌کس تا هفته‌ی چهارم دوام نیاورده است.

هلن هوور بویل به صاحب‌خانه‌ی جدید می‌گوید: «مگه این‌که آماده باشیم برین دادگاه و ثابت کنین خونه قابل سکونت نیست، مگه این‌که بتونین بدون شک و تردید ثابت کنین صاحب‌ای قبلی خونه می‌دونستن همچین اتفاقی می‌افته... باید به تون بگم، همچین پرونده‌ای رو می‌بازین. بعد اسم تون بد در می‌ره و اون خونه هم دیگه ارزشی نداره.»

خانه‌ی بدی نیست. کرس‌ت‌وود، پلاک ۳۲۵. سقف نوساز. چهارخوابه. سه تا و نصفی سرویس بهداشتی. یک استخر. قهرمان ما حتی لازم نیست به برگه‌ی مشخصات خانه نگاه کند. طی دو سال گذشته این خانه را شش بار فروخته است.

یک خانه‌ی دیگر. کژبام امریکایی در خیابان ایتان کورت. شش خوابه. چهار سرویس بهداشتی. کف ورودی از جنس چوب صنوبر. از زیر دیوارهای آشپزخانه خون بیرون می‌آید. آن خانه را مجبور شده بود طی چهار سال گذشته، هشت بار بفروشد.

به صاحب‌خانه‌ی جدید می‌گوید: «یه لحظه صبر کنین لطفاً» و دکمه‌ی قرمز را فشار می‌دهد.

هلن، کت وشلوار و کفش سفید پوشیده، ولی نه مثل برف سفید؛ بیش‌تر شبیه پیست اسکی شهر بنف بود، با ماشین و راننده‌ای در اختیار، چهارده چمدان یک‌دست و اتاقی در هتل لیک لوئیس.

قهرمان ما رو به در می‌گوید: «مونا؟ مهتاب؟» بلندتر. «روح دخت؟»

با خودکارش روی روزنامه‌ی تاشده‌ی روی میزش ضرب می‌گیرد و می‌گوید: «یه کلمه‌ی سه حرفی معادل "جونده"؟»

از بی‌سیم پلیس صدای خش‌خش کلمات بیرون می‌آید، صدای من‌من و واق‌واق. بعد از هر جمله تکرار می‌شود: «دریافت شد؟» تکرار می‌شود: «دریافت شد؟»

هلن بویل فریاد می‌زند: «این قهوه قرار نیست کارساز باشه.»

ساعتی بعد باید خانه‌ای در کونین‌آن را به مشتری نشان بدهد. پنج خوابه، با اتاقی کوچک در خارج خانه. دو شومینه‌ی گازی. چهره‌ی کسی که با قرص خواب‌آور خودکشی کرده نیز هر شب در آینه‌ی اتاق آرایش ظاهر می‌شود. بعد از آن، نوبت خانه‌ای یک طبقه است با هواساز مرکزی و مبلمان و صدای شلیک تفنگی که بیش از یک دهه پیش، دو نفر را با آن در آن‌جا به قتل رسانده بودند. این‌ها همه در دفترچه‌ی برنامه‌ریزی روزانه‌ی کلفتش نوشته شده است؛ دفترچه‌ی یادداشت کلفتی که چیزی شبیه به چرم قرمز دورش پیچیده شده است. همه چیز را در آن یادداشت می‌کند.

جرعه‌ای دیگر از قهوه‌اش می‌نوشد و می‌گوید: «به این چی می‌گی؟ موکای ارتش سوئیس؟ قهوه باید مزه‌ی قهوه بده.»

مونا با دست‌های چلیپا کرده در جلوی سینه، دم در می‌ایستد و می‌گوید: «چی؟»

هلن می‌گوید: «می‌خوام یه سر بری...» بین برگه‌های مشخصات روی میزش دنبال چیزی می‌گردد. «یه سر بری ویلمونت پلیس، پلاک ۴۶۷۳. یه عمارت هلندی. اتاق آفتاب‌گیر. چهارخوابه. دو تا سرویس بهداشتی. یه قتل شدید.»

بی‌سیم پلیس می‌گوید: «دریافت شد؟»

هلن می‌گوید: «همون کارهای همیشگی رو بکن.» آدرس را روی کارت می‌نویسد و جلوی مونا نگه می‌دارد. «هیچ چی رو حل نمی‌کنی. مریم‌گلی آتیش نمی‌زنی. جن‌گیری هم نمی‌کنی.»

مونا کارت را می‌گیرد و می‌گوید: «فقط دنبال امواج بگردم؟»